

تحلیلی از نظام دادرسی بر محور حقوق شهروندی

دکتر سام سوادکوهی فر

قاضی دیوانعالی کشور و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد تهران جنوب

قسمت اول

حقوق

♦ تمامی سیستم های مترقی، اقتدار دستگاه قضایی در امقاق مقوق اشخاص را نشان مق مموری آن نظام می دانند. نظام دادرسی یک حکومت، اگر به تشکیلات مستمکم دست یابد به نموی که در رسیدگی به هر نوع دعوا ساز و کار مناسب داشته، موافق اقتضائات هر یک سافتار دادرسی متناسبی مستقر نماید، شهروند ممور است ولی نظام دادرسی غیر جامع و سطحی مشوق زورمندان و ابزار تومیه عمل متخلفان و مأمن صامب منصبان قانون کریز شناخته می شود. تمقیق ماضر بر این نکته تأکید دارد که نظام دادرسی شهروند ممور به گونه ای تشکیلات می یابد که برای رسیدگی به هر سنخ از دعای شهروندان و امیای مقوق مردم، ساز و کار های مورد نیاز را به کار گرفته باشد. به بیان دیگر هیچ دعوی نشنیده و معلق باقی نمانده و به طریق صواب اعلام رأی گردد. در جمهوری اسلامی ایران، بند اول اصل (۱۵۸) قانون اساسی تکلیف رئیس قوه قضاییه را ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسوؤلیت های اصل (۱۵۶) مقرر نموده است. چنین تکلیفی به معنای ایجاد مقی برای عموم مردم ایران در برفورداری از نظام دادرسی مناسب جهت امقاق مقوقشان است. به همان اندازه که امقاق مقوق افراد به تشکیلات دادگستری وابسته باشد برای متمدی قوه قضاییه باید تکلیف قائل شد. مال آیا طرامی سیستم دادرسی امری مبهم و به تبع، تکلیف هم مبهم است و شهروند مق معینی ندارد؟ یا ایجاد تشکیلات مناسب تابع اصول و استانداردهای مشخص و قابل طرامی و اجراست و برای شهروند مق مطالبه موجود است؟ در این راستا آیا مق شهروندان اصلاص و انتظام تشکیلات دادرسی درون قوه قضاییه است یا نظام کلان دادرسی کشور موضوع مق امامد مردم است؟^(۱)

♦ کلید واژه ها: مقوق بشر، مقوق شهروندی، مقوق اساسی، دادرسی، مقوق اسلام، قوه قضاییه، تشکیلات دادرسی

پیشگفتار

منتسکیو در کتاب روح القوانین^(۱) نکته ای را در مورد قوه قضائیه بیان کرده که با نگاهی متفاوت می توان نتیجه های مناسب تر از آن گرفت. او می گوید: "اگر قدرت قضا از قانونگذاری و اجرایی جدا نباشد، باز هم از آزادی نشانی نخواهد بود؛ یعنی اگر قوه قضائیه به قوه تقنینی منضم باشد، نیروی خود سرانه ای بر زندگی و آزادی شهروندان مسلط خواهد شد؛ چرا که قاضی قانونگذار هم هست. در صورتی که این قدرت با قوه اجرایی جمع آید، قاضی دارای نیروی یک ستمگر خواهد بود"^(۲).

نگاه اصلی منتسکیو در طرح مطلب، جدایی وظایف قوا و اعمال وظیفه ی هر قوه در حکومتی بر مبنای قانون و بازدارندگی مجریان، قانونگذاران و قضات از تعدی است. لذا او می خواهد مرز قضا هم از سایر اعمال حکومتی جدا شود. این تفکر ساده و صحیح است. قضاوت همانند علوم دیگر، دانش و بینش خاص خود را دارد و کسانی که در مقام قضا هستند در صورت جمع بین قضا و دیگر وظایف نه تنها نتیجه ی مطلوب نخواهند گرفت بلکه غالباً سبب ظلم مضاعف هم خواهند شد و سوء استفاده از قدرت غیر قضایی در امر قضا استبداد و استکبار مسلم در اعمال حق به دنبال خواهد داشت. قطع نظر از جنبه های مثبت دیدگاه موافقین تفکیک قوا، باید اذعان نمود که قضا یا دادرسی در معنای عام آن محدوده ی قابل احصایی که در فکر متفکرین قرن هفده و هجده می گنجد، ندارد. در حال حاضر، با عنایت به تنوع سیستم های دادرسی در کشورها و ترتیبات دادرسی استاندارد در مسائل مرتبط با حق انسان ها، نگاه متفاوت از آن چه در نظریه منتسکیو آمده، افاده می شود. به این معنی که عمل دادرسی، جایگاه و تکالیف خاص آن، در عین منفک بودن از وظایف سایر قوا در فضایی جدای از هر قوه حکومتی یا نهاد اجتماعی دانسته نمی شود؛ بلکه قضا امری کلی و فراگیر است که محدوده ی خاصی نداشته و در هر کجانیاز به آن باشد در امر دادرسی باید رعایت گردد. به همین اعتبار، لازم است جهت تأمین حقوق حقه افراد نهادهای دادرسی ای را در مجموعه ی یک کشور تدارک دید که هر کس در مقام دعوا یا مرافعه واقع شد و در امری از امور خصوصی و یا عمومی

بین اشخاص اختلاف حاصل شد، محلی برای رسیدگی به ادعای مدعی حقانیت وجود داشته باشد؛ مرجعی که پس از رسیدگی حکم کند ادعا صحیح و یا محکوم به رد می باشد. مهم این است که ادعای خواهان در محلی متناسب با موضوع دعوا مطروحه و طبق اصول دادرسی منصفانه و پذیرفته شده در جوامع متمدن، مورد رسیدگی قرار گیرد. اهتمام به حقوق شهروندی در این مقام، یافتن و برقراری سیستم دادرسی جامع و بیطرف است؛ به نحوی که دعوا، معقول و منطقی و منطبق بر متعارف و انصاف به انجام برسد. دادرسی تنها در مسائل مدنی و کیفری خلاصه نمی شود بلکه افراد حق دارند هر امری را که مخالف حقوق و منافع خود تشخیص می دهند در مرجع صالح به داوری بکشانند و انتظار تشکیلات عدلیه ای داشته باشند که به دعوا بیگانه نباشد. سیستم های حکومتی ناقص برداشت جامع از اختلاف قابل رسیدگی در مرجع دادرسی ندارند.

منتسکیو و نظریه پردازان موافق او^(۳) رسیدگی به اختلافات راجع به اموال، زندگی و شرافت شهروندان را ظاهراً در صلاحیت قوه قضائیه دیده اند. به همین علت، سیستم هایی با معادله ای که آن ها طرح کرده اند تلاش در تمرکز امر قضا در قوه قضائیه داشته اند. همین امر، باور نظام دادرسی دو گانه را

♦ **منتسکیو و نظریه پردازان موافق او رسیدگی به اختلافات راجع به اموال، زندگی و شرافت شهروندان را ظاهراً در صلاحیت قوه قضائیه دیده اند. به همین علت سیستم هایی با معادله ای که آن ها طرح کرده اند تلاش در تمرکز امر قضا در قوه قضائیه داشته اند. همین امر باور نظام دادرسی دو گانه را در کشورهای تابع نظریه تفکیک قوا به وجود آورده**

در کشورهای تابع نظریه تفکیک قوا به وجود آورده؛ به نحوی که در فرانسه دادرسی قضایی از دادرسی اداری جدا و در آلمان در دادرسی غیر قانون اساسی اش پنج نظام دادرسی شکل گرفته است.

حقیقت آن است که در این دیدگاه امر داوری در اختلافاتی که به علل و معاذیر گوناگون از جمله سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دارای ویژگی های فرا قوه ای بوده است، از توان و تحمل دادرسان قوه قضائیه خارج شناخته شده است و چاره جویی برای جبران خلأ دادرسی در برخی کشورها راه حل های متفاوت و بعضاً نافته ای جدا بافته ای را موجب گردیده است. با این باور که برخی دادرسی ها اگر به قوه قضائیه تحمیل شود نتیجه عکس داده، آن چه مورد صدمه قرار می گیرد هماناً حقوق انسان ها به لحاظ عدم کارایی، اقتدار در جلب به رسیدگی طرف دعوا، داوری عادلانه، صدور رأی به حق و نهایتاً نفوذ و اجرای آن است. با اشکالی که در نظریه منتسکیو بروز می نماید کمی گرایش به نظرات فیلسوف و متفکر انگلیسی قرن هفدهم یعنی جان لاک در کتابش به نام رساله ای در باب حکومت مدنی^(۴) ما را به مقصود نزدیک تر می نماید؛ زیرا لاک قوه قضائیه ای مستقل از سایر قوا شناسایی نمی کند و سه قوه ای که او معرفی می کند؛ عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه، قوه متحده (فدراتیو)^(۵). به نظر می رسد که عدم شناسایی امر قضا به عنوان قوه ای مستقل، اولاً دغدغه ی تقسیم قدرت بین قوا و تعیین مرز فعالیت قوه قضائیه را از بین می برد؛ ثانیاً شائبه ی آلوده شدن آن به کشمکش های سیاسی را مرتفع می کند؛ ثالثاً اجازه می دهد قضا را امری بیگانه از فعالیت قوا هم فرض ننموده و حضور و حکومت آن را در تمامی امور مشاهده نماییم. با مقدمه ای که ذکر شد مناسب است ابتدا مروری به سیستم های حقوقی در موضوع تشکیل نظام دادرسی خاصه بر اساس صلاحیت رسیدگی به ادعاهای بنیادین نماییم تا مشخص باشد طراحی سیستم دادرسی امری مبهم و به تبع، تکلیف هم مبهم نبوده و شهروندان حقوق معین دارند. سپس از نظام دادرسی ایران صحبت کرده و بعد نتیجه گیری نماییم.

بخش اول: دادرسی در سیستم های خارجی

دادرسی، زمانی در مقامی به نام قاضی برای

رسیدگی به اختلافات فی مابین افراد در دعاوی مدنی و کیفری خلاصه می‌شد. اگر مرجعی قدرتمند و مقامی آگاه تصدی قضاوت را به عهده می‌داشت عدل و صلح در آن منطقه برقرار می‌بود و الا حقوق مردم با ظلم و ستم صاحبان قدرت و اثرگذار در محاکم فرمایشی تضییع می‌گردید. به تدریج امر قضا به عنوان محور مهم عدالت اجتماعی در جوامع مطرح و موضوع توسعه و تحول واقع شد و قضا، مجموعه‌ای از مراجع را در بر گرفت که وظیفه دادرسی را به صورت تشکیلاتی به انجام می‌رسانند. دستگاه دادرسی امروزه مانند دیگر نهادهای اجتماعی از پیچیدگی و گستردگی بسیاری برخوردار است. نظام‌های حکومتی غربی به موازات پیشرفت در صنعت و فناوری‌های علمی و تلاش در تأمین حقوق بشر در ابعاد گوناگون زندگی حال او، به تنظیم نظام دادرسی مناسب برای جوابگو بودن به ادعاهای ترافعی فرد اهتمام ورزیده‌اند. دیدگاه‌های مختلفی در ساخته شدن دستگاه دادرسی در کشورهای غربی مؤثر بوده است. نظر به اهمیت دعاوی قانون اساسی و تشکیلات دادرسی آن، در این مقاله مطالعه را بر محور آن استوار نموده ایم.

ادعایی که بنیادین بوده و برای رسیدگی به آن، نظام دادرسی خاص در کشورهای حق محور شکل گرفته همانا ادعای مخالفت مقررات عادی با قانون اساسی است. قطع نظر از تقدسی که کتاب‌های الهی نزد پیروان آن دارند و تلاشی که در جهت محوریت کتاب مقدس و حاکمیت آن بر سایر مقررات صورت گرفته، با انقلاب‌های آزادی بخش قرن هیجده و بعد آن و تدوین قانون اساسی مسأله تقدس قانون اساسی و حفظ حریم آن و محور قرار دادن قواعد آن موضوع مباحثات متفکرین واقع شد و اصول قانون اساسی به عنوان حق انسانی طرح و پذیرفته شد که اگر هر اصلی از آن در مظان تعرض توسط قانون عادی یا هر مصوبه حکومتی واقع شود مرجعی برای رسیدگی به ادعا و نقض و ابطال قاعده‌ی معارض وجود داشته باشد. نظر به این که برخی کشورها هنوز مرجعی برای رسیدگی به ادعای مخالفت مقررات عادی با قانون اساسی شناسایی ننموده‌اند می‌توان کشورها را به دو دسته تقسیم نمود؛ دسته اول کشورهای قانون اساسی محور و

◆ منتسکیو در کتاب روح القوانین

نکته ای را در مورد قوه قضاییه بیان

کرده که با نگاهی متفاوت می‌توان

نتیجه‌ای مناسب‌تر از آن گرفت.

او می‌گوید: "اگر قدرت قضا از

قانونگذاری و اجرایی جدا نباشد، باز هم

از آزادی نشانی نخواهد بود؛ یعنی اگر

قوه قضایی به قوه تقنینی منضم باشد،

نیروی فود سرانه‌ای بر زندگی و آزادی

شهروندان مسلط خواهد شد؛ چرا که

قاضی قانونگذار هم هست. در صورتی که

این قدرت با قوه اجرایی جمع آید، قاضی

دارای نیروی یک ستمگر خواهد بود

دسته دوم کشورهای غیر آن. منظور از دسته اول کشورهایایی است که پس از تدوین قانون عادی و طی تشریفات آن و ابلاغ و انتشار، مردم حق داشته باشند در صورتی که آن قانون را با حقوق اساسی خود در تضاد بدانند بتوانند ادعای خود را در مرجعی برای بررسی صحت و سقم ادعا مطرح نمایند. شبیه آن‌چه در مورد آیین‌نامه‌های مخالف قانون وجود دارد مبنی بر این که در برخی سیستم‌ها مرجعی برای رسیدگی با قدرت ابطال آن‌ها وجود دارد. از مسائلی که امروزه در تقسیم‌بندی نظام‌های دادرسی کشورها، به لحاظ اهمیت بسیار آن در حفاظت و رعایت حقوق شهروندی و اصول اساسی شناخته شده برای انسان‌ها، مورد توجه واقع می‌شود همانا استقرار و یا عدم استقرار مرجعی است که به عنوان قاضی اختیار رسیدگی به دعاوی علیه اعمال یا قواعد قانونی یا قضایی، از حیث مخالفت و یا عدم مخالفت آن با قانون اساسی را داشته باشد. در دنیای کنونی پذیرفته شده که اگر کنترل قانون اساسی، در مقام دادرسی شهروندان به نهاد قضایی سپرده شود برتری آن بر مقررات مادون از جمله قانون عادی تضمین می‌گردد. مضافاً عامل بازدارنده‌ای در قانونگذاری پراکنده و سلیقه‌ای خواهد شد؛ به این معنا که موجب می‌شود حقوقی مترقی بر محور و مبنای قانون

اساسی شکل بپذیرد.^(۳) به این اعتبار، نظام‌های حقوقی جهان به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ کشورهای قانون اساسی محور و کشورهای که قانون اساسی در آن محوریت ندارد. کشورهای دارای مرجع دادرسی قانون اساسی مانند آمریکا، آلمان و کشورهای که فاقد چنین مرجعی هستند؛ مانند انگلیس و فرانسه.

۱- کشورهای با نظام دادرسی قانون اساسی

۱-۱- آلمان

قوه قضاییه در آلمان توسط قضات مستقل اداره شده (ماده (۹۷) قانون اساسی) و تابع قانون و حقوق است (ماده (۲۰) قانون اساسی). قضات به صورت رسمی استخدام می‌شوند و مراحل رشد رتبه قضایی خود را در طول خدمت کسب می‌نمایند. علاوه بر وظایف عادی و پیشین دادگستری (حل و فصل دعاوی مدنی و قضاوت در امور کیفری)، محاکم آلمان وظیفه بنیادین دیگری را نیز عهده دار شده‌اند و آن این که موظفند از فرد در مقابل هر قدرت عمومی اعم از مرجع قانونگذاری و مرجع اداری حفاظت کنند. این وظیفه از ماده (۱۹) قانون اساسی آلمان ناشی می‌شود و مطابق آن: "هر کس نسبت به حقوق خود از ناحیه قدرت عمومی زیان ببیند حق دارد به قاضی رجوع کند."^(۴) به اعتبار چنین اصلی نظام دادرسی آلمان به دو قسمت تقسیم شده است؛ دادرسی قانون اساسی و دادرسی غیر قانون اساسی. در دادرسی قانون اساسی - که محل بحث است - دیوان قانون اساسی فدرال (Bundesverfassungsgericht) از رعایت قانون اساسی فدرال و دادگاه‌های قانون اساسی ایالات (Länder) از رعایت قانون اساسی ایالتی حفاظت می‌کنند. به رغم فقدان سلسله مراتب میان مراجع مزبور، دیوان قانون اساسی فدرال نقش مهمی را به دلیل ارجحیت حقوق فدرال نسبت به حقوق ایالتی، ایفا می‌نماید. دیوان قانون اساسی فدرال از ۱۶ قاضی تشکیل می‌شود و انتصاب قضات آن به عهده دو مجلس فدرال است که شش نفر آنان را از میان قضات دیوان فدرال و ده نفر آنان را از میان حقوق‌دانان انتخاب می‌کنند. این قضات و جبهه قضایی صرف ندارند. در واقع نوع دعوا اقتضای کند عمل قضایی تابع تشریفات خاص خود بوده و نحوه

دادرسی متفاوت با دادرسی عادی باشد. صلاحیت دیوان قانون اساسی فدرال سیزده مورد است که مهمترین آن در سه گروه عبارتند از دعاوی مربوط به عملکرد قوای عمومی، تقاضاهای کنترل قانون عادی بر مبنای قانون اساسی و در آخر درخواست‌های افراد در مورد تعدی به حقوق اساسی آن‌ها. اصولاً، هر شخصی که بر این باور است که از طریق تصویب یک قانون، عمل اداری و یا یک رأی قضایی، به حق از حقوق اساسی اش تعدی شده است، می‌تواند ابطال آن را از دیوان قانون اساسی درخواست کند. **غیر قانون اساسی بودن یک رأی ممکن است از تعدی مستقیم از یک اصل قانون اساسی، تفسیر ناصحیح و یا غیر اصولی قضایی از قانون و همچنین مخالف قانون اساسی بودن قانون استنادی قضایی ناشی شود.** طرح دعاوی اشخاص در دیوان قانون اساسی فدرال، به این مرجع اجازه می‌دهد اصول قانون اساسی را محور تحول حقوق نزد دادگاه‌ها قرار داده و در مقام اجرای حقوق به وسیله دادگاه‌ها، مانع شکل‌گیری امری بر خلاف قانون اساسی گردد. از این منظر، سیستم آلمان به سیستم آمریکا نزدیکتر است تا سیستم فرانسه^(۸).

۱-۲- آمریکا

در آمریکا رسیدگی به ادعای مخالفت قانون عادی با قانون اساسی تابع نظام خاصی است. مانند هر سیستم فدرال، که با وجود دو سلسله مراتب قضایی (ایالتی و فدرال) توصیف می‌شود در آمریکا نیز مراجع قضایی فدرال از مراجع قضایی ایالتی مجزا عمل می‌کنند. با وجود جدایی مراجع مزبور از یکدیگر در موارد عدیده مرز صلاحیت‌ها برداشته شده و غالباً دیوان عالی ایالات متحده، در مقام کنترل تصمیمات مراجع قضایی ایالتی وارد عمل می‌شود. دیوان عالی ایالات متحده از نه قاضی که پس از معرفی نمایندگان سنا به وسیله رئیس جمهور به صورت مادام‌العمر منصوب می‌گردند، تشکیل می‌شود. دیوان عالی فدرال اختیار تام دارد که دعوائی را پذیرفته و یا دعوائی را به علت اهمیت کم حقوقی رد کند. با این توضیح که دیوان عالی فدرال در خصوص تجدید نظر خواهی نسبت به آرای دیوان عالی ایالات یا مراجع قضایی فدرال موظف به رسیدگی است ولی این وظیفه در خصوص تجدید نظر خواهی از رأیی که ادعای نقض حقوق

فدرال در مورد آن شده، وجود ندارد. دیوان عالی ایالات متحده، در مورد کنترل موافقت قوانین و آرا با قانون اساسی فدرال نقش قاضی قانون اساسی را بر عهده دارد و نقش دیگر آن نیز ایجاد وحدت رویه در تفسیر قوانین مهم فدرال است. نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت اینکه در آمریکا تمامی دادگاه‌ها، حتی دادگاه ایالتی، مکلفند قانونی را که مخالف قانون اساسی فدرال و یا قانون اساسی ایالت تشخیص می‌دهند، اعم از این که آن قانون ایالتی باشد یا فدرال، به اجرا نگذارند. این قبیل آرا قابل تجدیدنظر خواهی در دیوان عالی فدرال می‌باشد. تصمیم دیوان عالی فدرال قطعی و غیر قابل اعتراض است. رویه قضایی دیوان عالی فدرال و تصمیم آن راجع به قواعد حقوقی، اصولاً با اصلاح قانون اساسی قابل تغییر است. از این رو می‌توان گفت، دیوان عالی آمریکا از طریق اعمال نظارت قانونی و کنترل اصولی بودن متن مصوب یا آرای صادره، فهم و درک ناب خود از حقوق و آزادی شهروندان را به قوه سیاسی کشور تحمیل می‌نماید^(۹).

۲- کشورهای فاقد نظام دادرسی قانون اساسی

۱-۱- انگلیس

انگلیس وضعیت خاصی به نسبت سایر سیستم‌های حقوقی دارد. لذا در رسیدگی به ادعای نقض حقوق اساسی، یعنی آن چه با عقل و انصاف و حقوق مسلم

◆ انگلیس وضعیت خاصی به نسبت سایر سیستم‌های حقوقی دارد. لذا در رسیدگی به ادعای نقض حقوق اساسی، یعنی آن چه با عقل و انصاف و حقوق مسلم انسانی در تضاد است شیوه رسیدگی متفاوتی دیده می‌شود. تشکیلات قضایی انگلیس به لحاظ ومدت پرسنل قضایی (قضات و کارکنان اداری دادگستری) و جدایی مراجع قضایی مادون از مراجع قضایی عالی از سایر سیستم‌ها متمایز است ◆

انسانی در تضاد است، شیوه رسیدگی متفاوتی دیده می‌شود. تشکیلات قضایی انگلیس به لحاظ وحدت پرسنل قضایی (قضات و کارکنان اداری دادگستری^(۱۰)) و جدایی مراجع قضایی مادون از مراجع قضایی عالی از سایر سیستم‌ها متمایز است.

اگر قضات نیمه وقت (به تعداد هزار نفر) و قضات صلح که به طور افتخاری انجام وظیفه می‌کنند (به تعداد سی هزار نفر) را به شمار نیاوریم، تعداد قضات در انگلیس اندک و حدود هزار نفر می‌باشد. علت اندک بودن تعداد قضات این است که جز در مرحله‌ی تجدید نظر، قضاوت غیر جمعی است و این که قضات در امر دادرسی توسط معاضدین قضایی (Masters, District Judges, Solicitors, Barristers) یاری می‌شوند. علت دیگر این که هزینه دادرسی سنگین بوده موجب می‌شود در نود درصد دعاوی طرف دعوایز ادامه دعوا خود داری نموده و یا در جریان تحقیقات و قبل از خاتمه دادرسی یک یا هر دو طرف از ادامه دعوا دست بکشند.

قضات انگلیس، طبق سنت دیرینه و تا قانون سال ۱۹۹۰ میلادی که به طور محدود سلسله مراتب را تجویز نمود، فاقد نظام ارتقای خدمت قضایی هستند. علت این امر روشن است؛ زیرا اصولاً قضاوت به معنای واقعی کلمه یک مرحله‌ای و توسط قضات عالی که واجد شرایط لازم در امر قضا و دارای صلاحیت عام دادرسی (مدنی، اداری و کیفری) هستند، انجام می‌پذیرد. این مطلب یاد آور شکل خاصی از دادرسی اسلامی است که مطابق آن فقط قاضی مجتهد جامع الشرایط صلاحیت عام رسیدگی به اختلافات را داشته و حکم او در دعوا قطعی و لازم الاجراست. در انگلیس علاوه بر دادگاه‌های عالی دادگاه‌های مادون را نیز اجرایی کرده اما بر خلاف سایر سیستم‌ها صلاحیت عام نداشته و فقط در چارچوب صلاحیت‌های تعیینی حق رسیدگی دارند. قضات تحت مدیریت وزیر دادگستری که عضو دولت بوده و وظایف مختلفی به عهده دارد، انجام وظیفه می‌کنند. در رأس نظام قضایی انگلیس، بر خلاف سایر سیستم‌ها که دارای دیوان یا دادگاه عالی هستند، مجلس لردها قرار دارد که کمیته قضایی تجدید نظر آن از وزیر دادگستری، قاضی لردها و اعضای مجلس لردها که سابقه خدمات عالی قضایی

داشته اند، تشکیل می شود.^(۱۲) مجلس لردها حدود شصت رأی در سال صادر می کند. از سال ۱۹۶۶ مجلس لردها امکان یافته رویه قضایی ساخته شده توسط خود و سایر مراجع قضایی را تغییر دهد. از این جهت و برخلاف اندیشه ی تفکیک قوا، قضات انگلیس ضمن اجرای قانون و تفسیر آن نهایتاً می توانند آن را تکمیل کرده و قواعد کلی و عام الشمول وضع کنند.^(۱۳) همچنین قواعد حقوقی کامن لو و انصاف را بر اساس نیازهای روز، متحول نمایند.^(۱۴) این امر به معنای تحول حقوق انگلیس در جهت حفظ حقوق مردم است. عکس وضع سابق که بر مبنای آن قاضی انگلیسی ضمن رأی خود تصریح نموده بود: "تصمیم من از نظر اجتماعی موجب تأسف است ولی من مکلف به اتخاذ چنین تصمیمی هستم. امیدوارم که دادگاه بالاتر رأی مرا نقض نماید"^(۱۵).

۲-۲- فرانسه

نظام دادرسی فرانسه دارای دو قسم می باشد؛ یکی دادرسی اداری و دیگری دادرسی قضایی. دادرسی اداری در بطن قوه مجریه تعبیه شده است. در این مختصر راجع به دادرسی قضایی صحبت خواهیم کرد. مطابق ماده ۶۴ قانون اساسی فرانسه: "رئیس جمهور استقلال قوه قضاییه را تضمین می نماید. شورای عالی قضایی در این امر وی را یاری می کند. تشکیلات قضایی به موجب قانون تشکیلات (Loi organique) تعیین می شود. قضات نشسته غیر قابل عزل و تغییر می باشند." در فرانسه مشکل گزینش قضات از جمله مشکلات اساسی است که با وجود تلاش های بسیار مدرسه ملی قضات (Ecole Nationale de la Magistrature-E.N.M.) برای رفع آن و یافتن راه حل منطقی، تاکنون موفقیت نسبی حاصل نشده است.^(۱۶) قوه قضاییه از این رو، در معنای واقعی کلمه، خالی از استقلال و اقتدار است. ارتقای قضات در غالب موارد متکی به تصمیم قوه مجریه است و اقتدار تصمیمات قضایی بر علیه سایر ارگان های دولتی غالباً دارای ضعف می باشد.^(۱۷) نظارت بر انطباق قوانین عادی با قانون اساسی در فرانسه کافی نیست و تنها در مهلت کوتاهی نسبت به قوانینی که تازه از تصویب پارلمان گذشته توسط شورای مراقبت از قانون اساسی (Conseil Constitutionnel)

اعمال می گردد. در واقع قوانین سابق، آیین نامه ها و آرای دادگاهها از نظارت قانون اساسی مصون بوده^(۱۸) و مردم در مقام دادخواهی از لطمه به حقوق اساسی خود، قطع نظر از اموری که قابل طرح در مراجع بین المللی مانند دادگاه اتحادیه اروپا می باشد، از مرجع داخلی که صلاحیت رسیدگی به موارد مزبور داشته باشد، بی بهره اند. ادامه دارد...

پی نوشت ها:

۱- کلیت مقاله ی حاضر در همایش حقوق شهروندی انجمن علمی دانشجویی دانشکده حقوق دانشگاه تهران به تاریخ ۱۳۸۶/۷/۲۴ ارائه گردیده است.

2- Esprit des lois

۳- منتسکیو، شارل دو، روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهندی، ۱۳۴۹، کتاب یازدهم، فصل ششم به نقل از سید ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، نشر میزان، چاپ بیست و هفتم، ۱۳۸۵، صفحه ۱۶۶.
 ۴- ژان ژاک، روسو، در باره قوه قضاییه مستقل از سایر قوا می گوید: "دو چیز با هم قابل جمع نیستند اداره امور دولت (قوه مجریه) و اجرای عدالت (قوه قضاییه) در باره اموال، زندگی و شرافت شهروندان". به نقل از قاضی، همان صص ۱۶۸-۱۶۹.

5- Essay on civil government

۶- قاضی، همان، ص ۱۶۳.
 ۷- میشل فرومون در کتاب سیستم های بزرگ حقوق خارجی می گوید:
 Lorsqu'elle est assure par le controle du juge, la preponderance de la constitution tend a freiner la mobilite de la legislation et redonner au juge qui en est l'interprete une influence considerable sur l'evolution du droit (Michel Fromont, Grands systemes de droit etrangers, Dalloz, 3eme edi, 1998, p5).
 ۸- متن فرانسه ماده ۱۹ قانون اساسی آلمان حاکی است:

Quiconque est lese dans ses droits par la puissance publique peut saisir le juge.

9- A cet egard, le syseteme allemande est plus proche du systeme American que du systeme francais (Michel Fromont, precite, p 19).

10- Tout tribunal, meme un tribunal d'Etat, a le devoir de ne pas appliquer une loi, qu'elle soit etatique ou federale, lorsqu'elle est contraire a la constitution, et specialement a la constitution federale. Neanmoins tous les jugements qui reusent d'appliquer une loi en raison de sa non-conformite a la constitution federale sont susceptibles d'etre frappes

d'appel aupres de la Cour supreme federale qui statue en dernier resort sur toutes les affaires importantes... Le controle exerce par la Cour supreme permet a celle-ci d'imposer sa propre conception du droit et de la liberte au pouvoir politique... seules des amendements constitutionnels peuvent, en principe, renverser la jurisprudence de la Cour supreme (Michel Fromont, precite, pp 96 et 97).

11- Solicitors, Barristers

12- Le Comite des Appels (Appeal Committee) est compose du Chancelier, des Lords judiciaires et des membres de la Chambre des Lords qui ont occupe de hautes fonctions judiciaires (Michel Fromont, precite, p 67).

13- On en donne cette explication que les juges arraient recu pouvoir du legilateur, non seulement d'appliquer la loi et de l'interpreter, mais aussi de la completer, de poser de nouvelles regles juridiques, et qu'en depit de la doctrine de la separation des pouvoirs les juges disposeraient eux aussi du pouvoir de creer des norms generales (Philosophie du droit, II- Les moyens du droit, Michel Villey, 1979, p175).

14- Depuis 1966, elle ne s'estime plus liee par ses propres decisions et peut donc renverser non seulement la jurisprudence de toutes les jurisdictions qui lui sont subordonnees, mais encore sa proper jurisprudence. Elle a donc la possibilite de faire evoluer la common law et l'equity. (Michel Fromont, precite, p 69).

۱۵- افشار، حسن، کلیات حقوق تطبیقی، مجموعه حقوق تطبیقی، شماره ۱، ۱۳۴۶، ص ۲۳۷.
 ۱۶- ژان لاریگه، آیین دادرسی کیفری فرانسه، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل زاده، گنج دانش، ۱۳۷۸، ص ۱۷.

17- Le pouvoir judiciaire, au sens propre du mot, manque d'indpendance et force. L'avancement des juges depend trop souvent du pouvoir executive et les pouvoirs de decisions a l'encontre des autres autorites de l'Etat sont souvent trop faibles (Michel Fromont, precite, p 140).

18- Le controle de constitutionnalite est insuffisant: il ne peut s'exercer que pendant un bref delai sur les lois qui viennent d'etre adoptees par le parlement. En d'autres termes, ni les lois anterieurs (souvent vieilles) ni les actes d'application des lois (jugements et actes de l'administration) ne sont soumis a un controle de constitutionnalite (Michel Fromont, precite, p 140).

